

کارکرد عرفانی عناصر اسطوره‌ای، دینی و ملی در غزل‌های صائب تبریزی

شهربانو بابایی^۱

عبدالله طلوعی‌آذر^۲

فاطمه مدرسی^۳

چکیده:

مضمون‌پردازی از هنرهای برجسته شعر دوره صفوی و به ویژه صائب تبریزی است. استفاده از عناصر اساطیری، مذهبی و ملی نیز در این میان ضمن یاری رساندن به مضمون‌سازی و خلق مضامین جدید، گاه برداشت‌های عرفانی صائب را از این عناصر بازتاب می‌دهد. این مقاله سعی دارد با شیوه تحلیلی-توصیفی، این عناصر و نحوه استفاده صائب از آنها را بررسی نماید. ابتدا با یک تقسیم‌بندی این موارد در سه دسته کلی اساطیری، مذهبی و ملی جای داده شد و سپس با بررسی اشعار صائب، نحوه استفاده وی از این عناصر در بیان مضامین عرفانی چون طلب، عشق، استغنا، توحید (وحدت)، فنا و مضامین مرتبط با این مفاهیم با ذکر مثال‌های شعری بررسی گردید. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که صائب در مضمون‌سازی از این عناصر، گاه اشارات عرفانی ظریفی را در اشعارش مطرح ساخته و در این میان سهم اساطیر مذهبی (شامل عناصر اسلامی که منبع آن بی‌شک قرآن کریم بوده) از سایر عناصر بیشتر و برجسته‌تر است.

کلید واژه‌ها:

کارکرد عرفانی، اسطوره، شعر قرن یازدهم، صائب تبریزی.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه. sh_babayie@urmia.ac.ir

۲- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه. نویسنده مسئول: a.toloeiazar@urmia.ac.ir

۳- استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه. f.modarresi@urmia.ac.ir

۱. پیشگفتار

میرزا محمدعلی فرزند میرزا عبدالرحیم تبریزی اصفهانی معروف به صائب از شاعران بزرگ قرن یازدهم به شمار می‌رود. «وی به احتمال زیاد در سال ۱۰۱۰ هجری قمری متولد شده است» (صفا، ۱۳۸۹: ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲). زادگاه وی چنانکه خود در بیتی تصریح کرده شهر تبریز است:

صائب از خاک پاک تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز
(صائب، ۱۳۷۰: ۲۳۲۹)

شعر وی شعری متفاوت از شاعران هم‌روزگار خویش است. معانی بلند و حکمی و تمثیل‌های دقیق و هوشمندانه با ته‌رنگ عرفانی به شعر وی جلوه خاصی بخشیده است. «صائب یکی از بلند اندیشه‌ترین و موشکاف‌ترین و تواناترین شعرای ایران در تجسم بخشیدن به معانی لطیف و مصورساختن افکار دقیق در قالب الفاظ متداول و رایج است» (گلی، ۱۳۸۳: ۹۸). همچنین مضامین عرفانی ظریف در شعرهای وی نمودی دارند. هرچند که «عرفان یکی از جنبه‌های اصلی اندیشه، زندگی و هنر صائب محسوب نمی‌شود؛ بلکه ابزاری بوده است برای مضمون‌سازی‌های وی و تقویت ساختار ادبی و بلاغی شعر» (همان: ۹۸).

به طور کلی می‌توان دلیل افت مضامین عرفانی در دوره صفویه را رایج شدن مذهب تشیع قلمداد کرد که چندان روی خوشی به تصوف و عرفان و همچنین نحله‌های تصوف نشان نمی‌داد. «اگرچه این عصر با قیام گروهی از صوفیان آغاز شد؛ هیچ‌گاه زمینه‌ای مناسب برای رشد تصوف نبود» (فقهی و نظری نوکنده، ۱۳۸۷: ۶۷). بنابراین، در این دوره تصوف رسمی و خانقاهی از میان رفت. همین امر باعث شد که در شعر این دوره نیز، شاعران اقبال‌چندانی به مضامین عرفانی و مضمون‌پردازی با این مضامین نشان ندهند. با توجه به اینکه رویکرد غالب و تکنیک شعری در این دوره مضمون‌آفرینی جدید بود، بیشتر شاعران به این سمت گرایش داشتند تا از هرچیزی اعم از عناصر طبیعت و... برای مضمون‌پردازی بهره بگیرند. در این میان، اگرچه گاه شخصیت‌ها و عناصر اسطوره‌ای، ملی و مذهبی در پروراندن برخی مضامین به کار گرفته شده؛ اما این حکم حالت غالب ندارد و بیشتر ذهن شاعر تنها به مضمون‌سازی و تقویت جنبه ادبی شعر معطوف است. در شعر صائب می‌توان به عناصر اسطوره‌ای، مذهبی و ملی برخورد. در این مقاله سعی خواهیم نمود برداشت‌های عرفانی وی را از این عناصر با مثال‌هایی از شعرش تبیین کنیم. پیش از آن، ابتدا به تقسیم‌بندی این عناصر پرداخته و برخی مفاهیم عرفان نظری را که در شعر وی کاربرد دارند به

اجمال معرفی می‌کنیم.

۲. بیان مسئله

هرشاعری تأملات خود را در قالب شعر به مخاطبان خود ارائه می‌دهد. شعر ناب شعری است که در آن هر عنصری در جای خود قرار گرفته باشد. جدای از مسائل فنی شعر، محتوا و مضمون در آن تقریباً حرف نخست را می‌زند. شاعران گاه برای بیان مضمون‌های خود از وقایع، اسامی شخصیت‌ها، داستان‌ها و اشارات به این موارد بهره می‌گیرند تا ضمن غنا بخشیدن به شعر خود مضمون تازه‌ای را که در ذهن پدید آورده‌اند؛ صریح‌تر و روشن‌تر بیان کنند. «یادکرد این عناصر، اشارات، داستان‌ها در شعر آرایه‌ای بلاغی را پدید می‌آورد که علمای بلاغت تلمیح می‌نامند» (شمیسا، ۱۳۸۹: ۹). با نگاهی به دوره‌های شعری فارسی درمی‌یابیم که در دوره‌های نخست با توجه به عدم رواج و گسترش همه جانبه اسلام و باورهای آن، اشارات چندانی به عناصر دینی و مذهبی در شعر شاعران یافت نمی‌شود. در عوض، عناصر اسطوره‌ای که برگرفته از روایات ایران باستان و دوره‌های قبل از اسلام در این سرزمین هستند، در شعر شاعران برجستگی خاصی دارند. اندک اندک با اشاعه دستاوردهای فرهنگ اسلامی و غلبه ترکان غزنوی از میزان اشاره به عناصر ایرانی در آثار شاعران کاسته شد و تعادلی میان این عناصر با عناصر مذهبی پدید می‌آید» (خاکپور، ۱۳۹۶: ۷۶). در دوره مورد بحث (دوره صفوی) نیز، چنانکه پیش از این به نوعی اشاره کردیم، از میزان اشارات به عناصر اساطیری ایران کاسته شده و به ویژه در شعر صائب، این عناصر در مقایسه با عناصر مذهبی بسامد کمتری دارند. وی برخلاف شعرای دوره سلجوقی به تحقیر از این عناصر یاد نمی‌کند و شعر وی حاکی از ضدیت با این عناصر نیست. اما توجه وی در شعرش بیشتر به عناصر مذهبی یا به عبارت دیگر عناصر سامی [اسلامی] است (همان: ۸۶).

در اینجا با بهره‌گیری از تقسیم‌بندی شمیسا (رک: شمیسا، ۱۳۸۹: ۱۱ تا ۱۶)، این عناصر و شخصیت‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنیم: الف) عناصر ایرانی؛ ب) عناصر سامی؛ و ج) عناصر یونانی و... . دسته نخست (عناصر ایرانی) را به دو دسته الف) عناصر اسطوره‌ای و ب) عناصر ملی تقسیم‌بندی می‌کنیم. دسته دوم نیز خود به دو دسته ریزتر الف) اسلامی؛ و ب) عربی قابل تقسیم است. در ادامه با توجه به این تقسیم‌بندی به تبیین نگرش‌های عرفانی و برداشت‌های ظریف صائب از این عناصر خواهیم پرداخت؛ اما پیش از پرداختن به این موضوع، اشاره‌ای جمالی به برخی مضامین عرفانی و تقسیم‌بندی آن‌ها در عرفان نظری شایسته یادآوری است.

با رواج مضامین تصوف و عرفان در جامعه ایرانی، دسته‌بندی‌های این موضوع نیز گسترش قابل توجهی یافت. «عرفا دارای جهان‌بینی خاصی بودند که به نوعی با تفکر غالب افراد دیگر جامعه

تفاوت داشت. شرح و تفسیر آنان از خدا، هستی، اسماء، صفات حق و انسان با اصول و جهان‌بینی جنبه نظری دارد» (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۴). در این میان صوفیان و عارفان ایرانی به تقسیم‌بندی‌های دقیق در این زمینه دست زده‌اند. «آنان مراحل سیر و سلوک را به هفت مرحله (وادی) طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت و فقر (و فنا) تقسیم‌بندی کرده‌اند» (سجادی، ۱۳۶۴: ذیل عشق). هرکدام از این مراحل از نظر عرفا دارای ویژگی‌هایی است که در طول تاریخ ادب فارسی از زمان رواج این مفاهیم در آثار شاعران و بیشتر در منظومه‌های عرفانی چون منطق‌الطیر، گلشن‌راز و غیره به تفصیل با زبان تمثیل توضیح داده شده‌اند. همچنین عرفا از «مقامات» نیز در آثار خود یاد کرده‌اند: «تسلیم و رضا، توکل، ریاضت جز این مقامات به حساب می‌آیند» (حلی، ۱۳۶۷: ۱۷۹ به بعد). از این گذشته، برخی مفاهیم نیز پیرامون این تقسیم‌بندی‌های اصلی در آثار عرفانی و همچنین شعر عرفانی دیده می‌شود؛ مثل بی‌توجهی به دنیا و مردمان، پیر و مرشد، تجرد، جمعیت‌خاطر، حضور، سماع، عزلت‌گزینی و غیره.

با توجه به آنچه گفته شد، در ادامه کارکرد عرفانی صائب را از شخصیت‌ها و عناصر ایرانی، سامی (اسلامی و عربی) و یونانی و چینی بررسی خواهیم کرد. برداشت‌هایی که وی در آن‌ها با بهره‌گیری از داستان‌ها، روایات، حوادث و رخدادهایی که پیرامون این شخصیت‌ها و عناصر در ادب فارسی ریشه دوانده، سعی داشته مضمون عرفانی مورد نظر را به نوعی صریح و آشکار به مخاطب شعری خود القا کند. ذکر دو نکته پیش از پرداختن به بحث اصلی ضروری می‌نماید. نخست اینکه چنانکه گفتیم عرفان دغدغه صائب نیست و از جنبه‌های اصلی شعری وی محسوب نمی‌شود. کما اینکه خود نیز در عرفان نظری و عملی طی طریق نکرده بود. شعر صائب، شعری حکمی است. صائب را در سراسر دیوانش، شاعری حکیم و وارسته می‌بینیم که در نگاه این جهانی‌اش سعی دارد از دنیا و مافیها و آرایش‌های آن دوری جوید. به مقام استغنا، اعتقادی راسخ دارد و وارسته و آزاده است؛ اما این مقام، مقامی عرفانی چون شعر عارفان وارسته‌ای چون عطار و مولوی نیست؛ بلکه در نهایت چشم به این جهان دارد و خواسته وی از استغنا بری جستن از آلودگی‌های جهان مادی است. از این رو، نباید صائب را هم‌پایه شاعران عارفی چون مولوی و عطار، از این منظر که همچون این شاعران در عرفان نظری و عملی دستی برتر داشته، قرار دهیم. نکته دیگر این که همواره این عناصر در جهت مضمون‌سازی است که برای وی جلب توجه می‌کنند. بنابراین، تعابیر و مضامین عرفانی صائب در شعرش و همچنین برداشت‌های وی از این مفاهیم دست آخر در جهت مضمون‌سازی است. از این رو، مخاطب شعر وی بایستی همواره این موضوع را پیش چشم داشته باشد.

۳. بحث و بررسی

۳.۱. شخصیت‌ها و عناصر ایرانی

چنانکه پیش از این گفتیم، عناصر ایرانی به دو دسته اسطوره‌ای و ملی قابل تقسیم است. منظور از شخصیت‌ها و عناصر اسطوره‌ای، شخصیت‌ها و عناصری هستند که در اساطیر ایرانی ذکری از آن‌ها به میان آمده است. منبع آن‌ها عمدتاً شاهنامه حکیم فردوسی است که به بیان روایات و اسطوره‌ها و داستان‌های ایرانی همت گماشت. منظور از عناصر ملی نیز شخصیت‌ها و عناصری است که در شعر شاعران دیگری چون نظامی و... آمده است. همچنین شخصیت‌هایی که در طول تاریخ به نوعی تأثیرگذار بوده و در حادثه‌ای تاریخی نقش داشته‌اند و این حادثه تاریخی در شعر شاعران بعدی منعکس شده است. بنابراین، در این دسته هم شخصیت‌هایی چون فرهاد و شیرین جای می‌گیرند و هم شخصیت‌هایی چون منصورحلاج و ابراهیم ادهم. در سطور گذشته گفتیم که استفاده صائب از عناصر اسطوره‌ای و ایرانی در مقایسه با عناصر مذهبی چشمگیر نیست؛ اما به هر حال، می‌توان در شعر وی به این عناصر برخورد و برداشت‌های عرفانی وی را از آن‌ها دریافت. صائب در شعر خود از شخصیت‌ها و عناصر اسطوره‌ای ایرانی چون جم (جمشید)، رستم، فریدون و هما (مرغ اساطیری) یاد می‌کند و تفکرات خود را در پیوند با این عناصر در قالب ابیات بیان می‌کند. «بیشترین اشاره صائب به جم (جمشید) از رهگذر جام اسرارآمیز وی است» (خاکپور، ۱۳۹۶: ۸۶):

هرآن راز نهران کز جام جم روشن نمی‌گردد بپوشان چشم و در آینه زانو تماشا کن
(صائب، ۱۳۷۰: ۳۰۱۹)

فردی که قدم در راه عشق می‌گذارد و همت بر طی مسیر دارد، بایستی رازهای نهران را در خود بجوید. دل آینه‌ای است که عارف با توسل به آن بر اسرار واقف می‌شود و در این راه، چاره‌ای جز این ندارد که در خلوت خود فرو رود و اندیشه کند و اسرار نهران را از دل خود جويا شود. مضمونی که قبل از وی حافظ در بیت زیر به بهترین شکلی آن را پرورانده است:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۶۴)

در بیت زیر صائب با اشاره به تهمتن (رستم)، مضمون تجرد یا مجرد شدن از علایق دنیوی را بیان می‌کند:

ز خود برای که جز عیسی مجرد نیست تهمتنی که به رخس فلک سواره شود
(صائب، ۱۳۷۰: ۱۹۱۸)

در بیت‌های زیر نیز علاقه صائب به مضمون‌سازی باعث شده که خیال وی به سوی اسطوره
فریدون (پادشاه اساطیری ایرانی) کشیده شود» (خاکپور، ۱۳۹۶: ۸۷):

در دیار ما که رسم بی‌کلاهی کسوت است هرکه سر از تاج پیچد فریدون می‌شود
(همان: ۱۳۳۰)

چنانکه می‌توان از این بیت استنباط نمود، شاعر، ترک علایق دنیوی و بی‌توجهی به آن، و بی‌اعتنایی به رد و قبول خلق و قراردادهای دنیوی را گوشزد می‌کند و با استفاده از اسطوره فریدون، مضمون عرفانی را به شکلی ظریف می‌پروراند. فریدون مظهر و نماد پادشاهی دنیاست؛ اما شاعر بیان می‌کند که رسم ما این نیست که در دیار ما این گونه باشد که ترک دنیا و پشت کردن به پادشاهی مجازی آن پادشاهی محسوب شود و کسوتی خاص داشته باشد که ما بر تن کنیم. این کسوت جز از راه استغنا (که یکی از وادی‌های طریق عشق است) حاصل نمی‌شود. در بیتی دیگر، در کنار یادکرد فریدون از شخصیت سامی (عربی) مجنون یاد می‌کند و به این مضمون اشاره دارد که در وادی عشق، همه با هم برابرند و کسی را بر دیگری امتیازی نیست.

سودای عشق در سر مجنون بی‌کلاه با تکمه کلاه فریدون برابر است
(همان: ۹۳۰)

در واقع، در این وادی که وادی عشق نام دارد تعینات ظاهری و دنیایی به هیچ‌وجه امتیازی برای سالک راه عشق به حساب نمی‌آید. صائب از شخصیت‌های ملی از ایاز و محمود یاد می‌کند. اگرچه برخی بر این عقیده‌اند که «صائب هیچ مضمون عرفانی حتی در شکل کلیشه‌ای و سستی از آن نیافریده» (خاکپور، ۱۳۹۶: ۸۸)؛ اما از بیت زیر می‌توان ته‌مایه‌ای عرفانی از این شخصیت‌ها یافت:

محمود اگرچه زیر و زبر کرد هند را آخر شکسته از سر زلف ایاز شد
(صائب، ۱۳۷۰: ۱۹۷۴)

عاشق نیز اگرچه ادعا و لاف می‌تواند بزند و بسیاری از تعینات دنیوی می‌توانند دل وی را برابیند؛ اما دست‌آخر، این عشق نسبت به معشوق است که نجات‌دهنده وی خواهد بود و به کار وی خواهد آمد. اگرچه همه چیز می‌تواند عاشق را به خود وابسته سازد؛ اما وادی توحید وادی است که عاشق تنها معشوق را می‌بیند و به وی می‌پردازد و جهان را تجلی یک جلوه می‌داند. در برداشتی

عرفانی، ایاز، مظهر معشوق راستین و ازلی است و محمود، مظهر عاشق صادق که اگرچه در این راه به خطا رفته، سرانجام به دامان معشوق پناه می‌آورد.

صائب از شخصیت‌های مذهبی چون منصور حلاج و ابراهیم ادهم نام می‌برد و به مضمون‌آفرینی‌های عرفانی در شعر خود با استفاده از این شخصیت‌ها می‌پردازد. منصور حلاج، شخصیت عرفانی تکرارنشده‌ای است که در شعر فارسی تا حد اسطوره مقام می‌یابد و زمینه‌ساز بیان مسائل عرفانی در قالب شعر فارسی می‌گردد. صائب نیز در این میان، اشارات عرفانی با یادکرد نام وی را در شعر خود می‌پروراند:

که می‌گوید ثمر از پختگی بر خاک می‌افتد؟ سر منصور از خامی به پای دار افتاده
(همان: ۳۲۰۴)

منصور حلاج سالک راه و طریقت عشق بود؛ اما سالکی که چنان راه را گم کرد که دیگر نتوانست عاشق صادق باقی بماند. سالک راه عشق به تزکیه نفس می‌پردازد، آنگاه انوار الهی بردل وی تابیدن می‌گیرد و حقایق طریق عشق بر وی مکشوف می‌شوند؛ اما خطری که همچون چاه در این راه همواره وی را تهدید می‌کند، این است که باید ظرفیت و گنجایش این حقایق را داشته باشد و سرّ دوست ازلی را با اغیار در میان ننهد. مضمونی که عرفا با عنوان «غیرت» نسبت به معشوق از آن یاد می‌کنند. از این رو، از دیدگاه آنان منصور حلاج از این جهت که حقایق الهی را در دل خود نگه نداشت و راز معشوق را بی‌پرده بر اغیار فاش نمود، عاشق صادق نبوده و مجازات وی سر دار خواهد بود:

گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد
(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۶۵)

صائب در بیت‌هایی دیگر، منصور حلاج را کسی می‌داند که به مرحله فنا رسیده و پخته شده است:

شد سر منصور آخر گوی چو گان فنا میوه چون شد پخته خود را از شجر می‌افتند
(صائب، ۱۳۷۰: ۱۲۶۴)

منصوروار پختگی از چوب دار گیر این میوه رسیده از این شاخسار گیر
(همان: ۲۲۸۰)

درواقع در اینجا وی را عاشق کامل پخته می‌داند و دیدگاه وی در این بیت با بیت مذکور در بالا

در تضاد است. در بیتی دیگر نیز عاشقان را به رسیدن به مرحله (وادی) فنا ترغیب می‌کند:

سرچه باشد که دریغ از سخن حق دارند اقتدا به که درین کار به منصور کنی
(همان: ۳۳۳۲)

استفاده صائب از عناصر اسطوره‌ای به دو مورد سیمرخ (و کوه قاف) و هما منحصر می‌شود. در بیتی می‌گوید:

جنگ دارد سازگاری با کمال سرکشی کوه قاف از بی پروبالی به عنقا ساخته است
(همان: ۵۵۶)

به عقیده وی سالک نبایستی در طریق عشق سرکشی از خود نشان دهد. باید تسلیم محض باشد. باید تواضع و خشوع در برابر معشوق ازلی را همواره تا پایان راه حفظ کند و گردن‌افرازی نکند. عنقا، مظهر رسیدن به وادی فنا و آخرین مرحله عشق است و از این تواضع و خاکساری است که به این مقام دست یافته است.

صائب در شعر خود به مرغ اساطیری هما نیز توجه داشته است. مرغ اساطیری هما که بنا به روایت اسطوره‌ها «مرغی فرخنده‌فال و پیک سعادت است و هرکس در زیر سایه وی قرارگیرد دولتمند و سعادتمند می‌گردد» (رنجبر و کازرانی، ۱۳۹۱: ۱۹۳). در واقع، هما تنها عنصر اسطوره‌ای است که در شعر صائب بیشتر به آن توجه شده است. وی در بیتی سختی‌های راه عشق (یا وادی عشق) را با استفاده از مضمون استخوان‌خواری هما بیان می‌کند:

سختی‌پذیر باش گر اهل سعادت کز استخوان گزیر نباشد هما را
(صائب، ۱۳۷۰: ۳۶۵)

در بیتی دیگر تعینات این دنیا را که دنیای خسیسان است، شایسته افراد خسیس می‌داند. افرادی که هنوز گام در راه ترک تعلقات نگذاشته‌اند؛ آن‌ها را به سگی مانند می‌کند که هنوز از تعلقات و دل‌بستگی‌های دنیا دست‌نسته و تجرد کامل حاصل نکرده‌اند:

از عالم خسیس خسیسان برند فیض تا هست سگ کجا به هما استخوان رسد
(همان: ۱۹۶۳)

در بیتی دیگر، به مقام قناعت اشاره می‌کند و افراد (سالکان) قانع را افرادی می‌داند که از سختی‌های راه عشق پروایی ندارند:

ز سختی‌های دوران قانعان را نیست پروایی همه صبح امید خود شمارد استخوان را
(همان: ۱۷۷)

همچنین در بیتی دیگر، به تعینات عالم فانی اشاره می‌کند و خود را که سالک راه حقیقت است،
به هما مانند می‌کند که باید به تجرد برسد و از این تعینات دل برکند:

چه باشد عالم فانی و عرض و طول آن صائب همایی، دولت روی زمین در زیرپا دارد
(همان: ۱۴۱۷)

در بیتی دیگر، مرد عشق را توصیف می‌کند که وقتی پای در راه عشق می‌گذارد، باکی از
خطرهای راه طلب و رسیدن تا سرحد نهایی که مرحله فنا باشد، ندارد:

کی حذر از انجمن و افلاک دارد مرد عشق بر تن مرغ همایون، دام جوشن می‌شود
(همان: ۱۳۲۷)

در این راه، سالک بایستی که از افتادگی و تواضع غافل نباشد؛ اعتبار عاشق از این راه حاصل
خواهد شد:

معراج اعتبار به قدر فتادگی است از سایه است رتبه بال هما بلند
(همان: ۲۰۲۷)

از تواضع دولت افزایش مرد سعادت‌مند را خوش بود چون سایه از بال هما افتادگی
(همان: ۳۲۶۲)

صائب از عنصر پرنده هما برای ساختن ترکیب جدید «همای فقر» به قیاس با «همای سعادت»
استفاده می‌کند که سابقه‌ای در ادب فارسی ندارد. ترکیبی که از پارادکس (متناقض‌نما) نیز خالی
نیست و موجب جلب توجه می‌شود (رنجبر و کازرانی، ۱۳۹۱: ۲۰۱). در واقع در این بیت بیان
می‌کند که فقر موهبتی است که نصیب هرکس نمی‌شود:

همای فقر به هر کس نمی‌کند اقبال و گرنه نیست سری بی‌هوای درویشی
(صائب، ۱۳۷۰: ۳۳۵۲)

قناعت نیز از مضامینی است که در پیوند با سیر و سلوک عارف قرار دارد. صائب با استفاده از
عنصر اساطیری هما این نکته عرفانی را به خوبی می‌پروراند:

- بی قناعت نتوان شد به سعادت مشهور این صغیری است که از بال هما می آید
(همان: ۱۷۴۹)
- چرا طفیلی زاغ سیاه کاسه شود کسی که همچو هما شد به استخوان قانع
(همان: ۲۴۷۵)
- هرکس به کیمیای قناعت رسیده است درکام او بود همچو هما استخوان لذیذ
(همان: ۲۱۹۳)
- در دیار ما که از مغز قناعت آگهیم طعمه می سازد هما از استخوان خویشتن
(همان: ۲۹۲۲)
- اگر با استخوان از سفره قسمت قانع شوی عزیز اهل دولت می توانی چون هما گشتن
(همان: ۳۰۰۷)
- سختی نمی رسد به قناعت رسیدگان در لقمه هما نشود استخوان گره
(همان: ۳۲۲۵)
- آنچه در سایه اقبال هما می جستیم فرش در سایه دیوار قناعت بوده است
(همان: ۷۶۹)
- تا در اقلیم قناعت سایه دیوار هست اجتناب از سایه بال هما خواهیم کرد
(همان: ۱۱۶۹)

تسلیم و رضا از مقاماتی است که عارفان به آن باوردارند و سخت پایبندند. صائب با بیان تمثیل [هما] توصیه می کند که سالک در طریقت، باید خود را تسلیم تقدیر و مشیت الهی کند و گرنه هرچقدر در مقابل حوادث بی تابی از خود نشان دهد امواج بلا هرچه زودتر او را به کام خود فرو خواهد برد» (گلی، ۱۳۸۳: ۱۰۴):

- هرکه تسلیم به فرمان قضا می گردد برسرش ابر بلا بال هما می گردد
(صائب، ۱۳۷۰: ۱۵۸۸)
- خوشند اهل سعادت به سختی از دنیا هما ز مائده جز استخوان نمی داند
(همان: ۱۸۷۲)

در ابیاتی دیگر با استفاده از عنصر اسطوره ای هما به تواضع، خاکساری و همچنین عزلت گزینی و دوری از جماعت اشاره می کند:

سر ز پرکشیدن بهتر ز سرفرازی است بال شکسته خود بال هماغسست ما را
(همان: ۴۰۴)

از آن از گوشه عزلت نمی‌آیم برون صائب که ترسم سایه بر فرقم همای دولت اندازد
(همان: ۱۴۵۷)

قدر روشندل فزون از خاک ره می‌شود برگهرگرد یتیمی سایه بال هماغسست
(همان: ۴۷۵)

از سوی دیگر باور بر این دارد که در راه عشق و طلب هرکسی نمی‌تواند گام نهد و این موهبتی است که بر دل بندگان خاص فرود می‌آید:

سزاوار خدنگ عشق صائب نیست هر صیدی کجا تا بال آن مرغ همایون فال بگشاید
(همان: ۱۵۶۴)

همچنین در بیتی به کسی که ترک تعلقات دنیوی و مادی کرده و به سروری قناعت (همچون هما که به استخوان قانع شده) رسیده است، اشاره‌ای می‌کند:

ترک دنیا کرده را بر فرق سر ترک کلاه بر سپهر سروری بال همای دیگرست
(همان: ۵۰۴)

۳.۲. شخصیت‌ها و عناصر مذهبی

گفتیم که اساطیر مذهبی خود به دو دسته اسلامی و سامی قابل تقسیم هستند. در اساطیر اسلامی، صائب از شخصیت‌هایی چون حضرت ایوب، خضر، سلیمان، ابراهیم، قارون، مریم، موسی، نوح، و حضرت یوسف نام می‌برد. منبع آگاهی‌های شاعران در این مورد بیشتر قصص قرآن کریم است که به تدریج در قالب شعر شاعران در ادب فارسی بازتاب یافته است. در بیتی با استفاده از شخصیت حضرت ایوب، بیان می‌کند که عاشق اگر در عشق خود صادق باشد و تنها به معشوق ازلی نظر داشته باشد، تعینات دنیوی را به آسانی زیر پا می‌گذارد. در واقع، این مرحله همان مرحله توحید (وحدت) است که در آن سالک جز بر رخ معشوق و جمال وی به چیز دیگری دلبسته نیست. از این رو، ترک تعلق و گذشتن از دنیا و مافیها، یک قدم بیشتر نیست و آسان می‌نماید:

سهل کاری است گذشتن ز تماشای بهشت هرکه صبر از رخ خوب تو کند ایوب است
(همان: ۷۱۶)

همچنین در بیت‌های دیگری حضرت خضر و داستان زندگی وی دستمایه پرداختن صائب به مضامین عمیق‌تر شده است. به عقیده وی زمانی خضر به مرحله پایانی و قرب معشوق (حیات جاودان/ فنا فی الله) می‌رسد که از اسکندر (که نماد تعلقات دنیوی است) رها شده باشد:

در گذر از قرب شاهان عمر اگر خواهی، که خضر یافت عمر جاودان تا شد ز اسکندر جدا
(همان: ۶)

در بیت‌هایی دیگر، با استفاده از همین عنصر داستانی خود (سالک) را ملامت می‌کند که چگونه می‌تواند در راه عشق و رسیده به معشوق عنان‌داری کند و راهبر دیگران باشد؛ در حالی که خضر خود در این راه گم شده است:

من چسان صائب عنان‌داری کنم خود را که خضر خویش را دانسته در چاه زنخندان افکند
(همان: ۱۲۶۴)

من به این سرگشتگی صائب به منزل چون رسم در بیابانی که چندین خضر سرگردان شده است
(همان: ۵۷۸)

تا چه باشد در بیابان طلب احوال ما خضر اینجا رهنورد رهنما گم کرده‌ای است
(همان: ۵۹۶)

از دیگر شخصیت‌های اسلامی، حضرت سلیمان (ع) است که در شعر صائب دستمایه مضمون‌هایی با رنگ عارفانه شده است:

خاتم برون ز دست سلیمان وقت کرد دیو هوا مسخر آدم نمی‌شود
(همان: ۲۰۶۷)

در راه عشق، سالک باید از هوا و هوس و تعلقات ایمن نباشد. چه بسا زحمات چندین ساله وی در دست یافتن به مقامات در یک لحظه بر اثر وسوسه هوا و هوس از بین رود و سالک از طی طریق بازماند و به منزل نخست برگردد.

صائب در ابیات دیگری با استفاده از داستان حضرت ابراهیم (ع) و عنصر داستانی آتش نمرود، خصیصه قناعت را بیان نموده و سالک را قانع دانسته و بیان می‌کند که حتی خورشید و ماه (ظواهر و تعینات عالی دنیوی) نمی‌توانند وی را فریب دهند. همچنانکه نتوانستند ابراهیم را فریب دهند. چون که وی به مقام قناعت رسیده بود:

خورشید و ماه مرا نتوانند فریب داد هر شوخ دیده‌ای نفریبد خلیل را
(همان: ۳۴۷)

همچنین با این عنصر داستانی، اشاره‌ای به مقام تسلیم و رضا دارد و اینکه عاشق تسلیم شده در برابر معشوق از این کار در دنیا دلگیر نیست:

نیست دلگیری ز دنیا بنده تسلیم را آتش نمرود گلزار است ابراهیم را
(همان: ۶۰)

در واقع، مقام قناعت برای این عاشق (سالک) همچون گلزاری است که برابر با رسیدن به مقام فنا تواند بود. داستان حضرت مسیح (ع) نیز موتیفی برای صائب بوده تا به برخی مضامین عرفانی بپردازد. ترک همه تعلقات و عدم دلبستگی به آنها، برداشتی است که صائب از داستان حضرت عیسی می‌کند:

در دامن صدف کی در یتیم ماند شد گوشوار گردون عیسی چو بی‌پدر شد
(همان: ۲۱۴۸)

در واقع سالک نیز همچون عیسی آنگاه که از این تعلقات دنیوی (حتی داشتن پدر که از بزرگترین تعلقات دنیوی است) پاکیزه شود، می‌تواند به مقام‌های بالاتر در راه عشق برسد و دل وی آیینۀ انوار حق شود. صائب همچنین به سالک توصیه می‌کند که پایبند رشته آمال نشود. در بیان این موضوع از شخصیت حضرت مریم (س) استفاده می‌کند:

رشته مریم چه باشد تا زهم نتوان گسیخت پای‌بند رشته آمال چو عیسی مشو
(همان: ۳۱۵۲)

همچنین در بیتی دیگر، باز با استفاده از داستان حضرت مریم (س) ترک تعلقات در راه طلب را با بیانی تمثیلی بازمی‌گوید:

تا چون سوزن رشته پیوند مریم نگسلی از زمین بر آسمان نتوان چو عیسی تاختن
(همان: ۲۹۱۰)

صائب با استفاده از شخصیت قارون که ذیل مجموعه داستان حضرت موسی قرار می‌گیرد؛ مقام فنا فی‌الله و یگانگی با معشوق ازلی را بیان می‌کند و بر این عقیده است که اگر عاشق با معشوق به یگانگی برسد، دیگر مرگی برای وی وجود نخواهد داشت؛ همانند قارون که وقتی به

معشوقش (گنج) رسید عمر جاودان یافت:

نمیرد هرکه با معشوق هریک پیرهن باشد وصال گنج دارد زنده زیر خاک قارون را
(همان: ۲۱۲)

«اشاره به حضرت نوح (ع) و عنصر داستانی کشتی نیز در دیوان صائب چند مورد بیشتر نیست»
(ده‌بزرگی، ۱۳۵۶: ۲۹). صائب از این شخصیت داستانی برای بیان دو مضمون عرفانی خطرات راه
عشق و عزلت‌گزینی استفاده می‌کند:

خونین دلی که با عشق یک کوچه راه رفته کشتی نوح داند دریای پرخطر را
است
(همان: ۴۰۶)

گوشه‌گیری کشتی نوح است توفان‌دیده را ذوق تنهایی ز صحبت‌ها مرا بیزار کرد
(همان: ۱۱۶۳)

داستان پرماجرای زندگی حضرت موسی (ع) که از برداشته‌های عرفانی عرفا به دور نمانده، در
شعر صائب نیز مورد توجه بوده است. وی با استفاده از این داستان و با اشاره به عنصر داستانی
«عصا»، سالک و عارف را از خطرهای راه آگاه می‌سازد و به وی گوشزد می‌کند که بدون دلیل
(راهبر/ مرید) قدم در راه وادی عشق نگذارد:

احتیاط از کف مده هرچند در راه حقی همچو موسی بی‌عصا در وادی ایمن مشو
(همان: ۳۱۵۵)

همچنین در بیتی دیگر، عقیده دارد که مشکلات راه عشق نباید مانعی بر سر رسیدن به مرحله فنا
فی‌الله یا همان یگانگی با معشوق ازلی شود. چنانکه «لن ترانی» نیز باعث نشد که موسی از طلب
دیدار دست بردارد:

شعله شوق ز شمشیر نگرداند روی لن ترانی نشود بند زبان موسی را
(همان: ۲۷۳)

«بازتاب زندگی حضرت یوسف (ع) در ... [شعر] صائب به قدری متنوع و موج است که
می‌توان به استناد نمونه‌های شعری مدعی شد که صائب در میان تمام زوایای زندگی یوسف چیزی
را فرونگذارده است» (اکبری، ۱۳۸۰: ۷۷). صائب در اشاره به این شخصیت و عناصر داستانی
زندگی حضرت یوسف (ع) از مضامین عرفانی قناعت، طلب، ترک تعلق و لزوم آن، غیرت نسبت به

معشوق، عزلت‌گزینی، هوا و هوس و تعلقات و علایق دنیوی سخن به میان می‌آورد:

- می‌توان رفت به یک چشم پریدن تا مصر / بوی پیراهن اگر قافله سالار شود
(صائب، ۱۳۷۰: ۱۷۳۳)
- همت مردانه می‌خواهد گذشتن از جهان / یوسفی باید که بازار زلیخا بشکند
(همان: ۱۲۶۱)
- قناعت کن به لوح ساده چون طفلان این مکتب / که نقش یوسفی خواب پریشان است دل‌ها را
(همان: ۱۷۶)
- پیش آن رخسار نازک حرف گل صائب مگو / از مروت نیست سیلی بر مه کنعان زدن
(همان: ۲۹۳۲)
- یوسف گمنام من از فکر اخوان فارغ است / سر به جیب خویش بردن چاه کنعان من است
(همان: ۵۴۷)
- صرف دنیا کردن اوقات عزیز خویش را / ماه کنعان را به سیم قلب سودا کردن است
(همان: ۵۳۶)
- محررومیم ز دل غبار علایق است / از گرد کاروان رخ یوسف پدید نیست
(همان: ۱۰۰۲)
- یوسف از غیرت آن نرگس نیلوفر رنگ / رفت تا مصر که در نیل زند پیراهن
(همان: ۳۰۳۷)

همچنین در بیتی اشاره می‌کند که سالک با ترک تعلق می‌تواند به مقام والایی برسد؛ همچون یوسف که تعلق‌ها را رها کرد و به عزیزی مصر رسید:

- به عزیزی رسد از پله خواری به دوگام / یوسفی را که به طالع چه و زندانی هست
(همان: ۷۸۴)
- یوسف از زندان قدم بر مسند عزت گذاشت / سعی کن تا از فراموشان این زندان شوی
(همان: ۳۲۸۲)
- زین بیشتر کبوتر چاه وطن مباش / بر تخت مصر رو به عزیزی قرار گیر
(همان: ۲۲۸۸)

در ته یک پیرهن از یار دورافتاده‌ام آه کز نزدیکی بسیار دور افتاده‌ام
(همان: ۲۵۵۲)

در همین غزل در بیتی اشاره به دور افتادن از نیستان (عالم الست) دارد:

پیر کنعان چون به من در گریه هم‌چشمی کند؟ او ز یوسف، من ز یوسف‌زار دور افتاده‌ام
(همان: ۲۵۵۲)

چنانکه گفتیم در دسته عناصر و شخصیت‌های مذهبی، دو دسته ریزتر اسلامی و عربی جای می‌گیرند. دسته اسلامی را در صفحات پیشین با ذکر مثال‌های متعدد بررسی کردیم. اینک به بررسی دسته عناصر و شخصیت‌های عربی (یعنی عناصری که متعلق به دوران پیش از اسلام است) می‌پردازیم. در این دسته صائب از دو شخصیت حاتم طایی و مجنون یاد می‌کند: در بیتی با اشاره به حاتم طایی مفهوم قناعت و استغنا را که از مفاهیم پرمغز سیر و سلوک عرفانی است به ظرافت بیان می‌کند:

به حرص شهریان صدخانه زر بر نمی‌آید ز ابرام گدایان داشت حاتم خانه در صحرا
(همان: ۲۲۵)

در بیتی دیگر با اشاره به مجنون بیان می‌کند که عشق است که ذرات عالم را می‌تواند جابجا نماید:

از نوای شور مجنون بود رقص گردباد رفت تا مجنون غباری زین بیابان برنخواست
(همان: ۴۸۰)

۳.۳. شخصیت‌ها و عناصر یونانی و چینی

در دسته سوم، شخصیت‌های یونانی و عناصر چینی جای می‌گیرند. صائب در شعر خود به دو تن از شخصیت‌های یونانی اشاره می‌کند: افلاطون و اسکندر. در بیتی با استفاده از عنصر داستانی خُم افلاطون، مسئله تواضع و خاکساری را بیان می‌کند که عاشق باید در راه عشق از لاف زدن پرهیز نماید:

مزن زنه‌ار در کوی مغان لاف زبردستی که زور می‌حصاری می‌کند در خُم افلاطون را
(همان: ۲۱۲)

همچنین در دو بیت دیگر با استفاده از این عنصر داستانی به بیان مقام تجرد و ترک تعلقات

می‌پردازد:

نیست در میخانه تحصیل کمال از راه درس هر که چون خَم خالی از خود شد فلاطون می‌شود
(همان: ۱۳۳۰)

از تجرد نور حکمت در دل افزون می‌شود خَم چو خالی شد ز می جای فلاطون می‌شود
(همان: ۱۳۲۹)

صائب در اشاره به داستان اسکندر برداشتن حجاب‌ها و رفع تعلقات دنیوی را که لازمه رسیدن به معشوق است، به ظرافت بیان می‌کند. هیچ مشکلی در این راه نمی‌تواند مانع رسیدن عاشق به معشوق شود:

نگردد سد اسکندر حجاب جذبۀ عاشق که شیرین را ز سنگ خاره سازد کوهکن پیدا
(همان: ۱۶۸)

لرزم تواضع و خاکساری عاشق را نیز در بیتی دیگر این‌گونه شیوا بیان می‌کند:

خودنمایی مانع است از چشمۀ حیوان ترا چند چون آینه، سد راه سکندر شدن
(همان: ۲۹۳۷)

صائب در اشاره به عناصر چینی، مقام تواضع را در بیتی چنین بیان می‌کند:

خاکساران را بقا از سرفرازان است بیش کاسه چین از فغفور ماند بیشتر
(همان: ۲۲۲۳)

۴. نتیجه‌گیری

بررسی اشعار صائب که در آن‌ها از شخصیت‌ها و عناصر اسطوره‌ای، مذهبی و ملی یاد کرده نشان می‌دهد که تهرنگ عرفانی و برداشتهای همسو با عقاید عرفا در این اشعار به خوبی آشکار است. وی در این میان به عناصر و شخصیت‌های مذهبی (اسلامی) بیش از سایر موارد اهمیت قایل می‌شود. البته از عناصر اسطوره‌ای که به تدریج در اثر داستان‌های ایران باستان وارد ادب فارسی شده‌اند، غفلت نمی‌ورزد. در میان این عناصر، مرغ اساطیری «هما» برای مضمون‌آفرینی و بیان نکات عرفانی بیشتر از همه مورد توجه وی بوده است. همچنین از شخصیت‌های مذهبی (که ریشه در قرآن کریم دارند)، داستان حضرت یوسف (ع) نسبت به سایر داستان‌ها بیشتر مورد توجه صائب بوده است. با توجه به آنچه از بررسی این اشعار حاصل می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه

صائب شاعری عارف نیست؛ اما شعر وی از مضامین عرفانی خالی نیست. او را نمی‌توان هم‌ردیف شاعران عارفی چون مولوی، عطار و نظریه‌پردازان عرفان نظری ایران قرار داد؛ اما همواره گوشه چشمی به مضامین عرفانی داشته و در این راه از شخصیت‌های مذهبی، اسطوره‌ای و ملی در جهت بیان صریح‌تر این مفاهیم و تسهیل درک آن برای مخاطب استفاده بهینه کرده است. در میان مضامین نیز تأکید عمده وی بر ترک تعلقات دنیوی است که سکوی پرشی برای قدم گذاشتن در وادی طلب و طی طریق و رسیدن به مرحله نهایی یعنی دیدار با معشوق است. صائب همچنین در ابیات بسیاری از تواضع و فروتنی و لزوم آن سخن می‌راند و سالک را از خطرهای راه آگاه می‌سازد.

- ۱- اکبری، منوچهر (۱۳۸۰)، «جمال یوسف در آئینه خیال صائب»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره ۱۶۰، شماره پیاپی ۹۸۲، صص ۷۷-۹۹.
- ۲- حافظ شیرازی، محمدشمس‌الدین، (۱۳۷۸)، دیوان براساس نسخه تصحیح شده غنی- قزوینی، به کوشش رضا کاکایی دهکردی، چاپ دوم، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۳- حلبی، علی اصغر، (۱۳۶۷)، شناخت عرفان و عارفان ایرانی، چاپ سوم، تهران: انتشارات زوار.
- ۴- خاکپور، محمد، (۱۳۹۶)، «پژوهشی در تلمیحات شعر صائب و تصرفات وی در آن»، فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال دهم، شماره یکم، شماره پیاپی ۳۵، صص ۷۵-۹۲.
- ۵- ده‌بزرگی، غلامحسین، (۱۳۵۶)، «اشاره‌ای به اسطوره‌های مذهبی در دیوان صائب تبریزی»، هنر و مردم، شماره ۱۸۲، صص ۲۶-۳۰.
- ۶- رنجبر، مریم‌السادات و کازرانی، فاطمه، (۱۳۹۱)، «سایه بال هما»، فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر، شماره پیاپی یازدهم، صص ۱۹۳-۲۱۲.
- ۷- سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، چهارجلد، چاپ اول، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- ۸- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۹)، فرهنگ تلمیحات، چاپ دوم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶.
- ۹- صائب تبریزی، میرزا محمدعلی، (۱۳۷۰)، دیوان، شش جلد، به کوشش: محمد قهرمان، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۸۹)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم بخش دوم، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۱- فقیهی، حسین و نظری‌نوکنده، نیره، (۱۳۸۷)، «مضامین عرفانی در غزلیات صائب»، دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره دهم، بهار و تابستان، صص ۷۳-۸۴.
- ۱۲- گلی، احمد، (۱۳۸۳)، «عرفان‌گرایی صائب»، مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال دوم، پاییز و زمستان، صص ۹۷-۱۱۶.
- ۱۳- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۳)، عرفان حافظ، چاپ نهم، تهران: انتشارات صدرا.